

کن رابینسون و لو آرونیکا

مدرسه خلاق

چگونه آموزش آزمون محور را سرنگون کنیم؟

ترجمه سید شمس‌الدین میرابوطالبی



سرشناسه: رایبسون، کن

Robinson, Ken

عنوان و نام پدیدآور: مدرسه خلاق : چگونه آموزش محور را سرنگون کنیم؟ کن رایبسون و لو آرونیکا؛ ترجمه سیدشمس الدین میرابوطالبی؛ ویراستار مرضیه اکبریپور.

مشخصات نشر: تهران، ترجمان علوم انسانی، ۱۴۰۰.

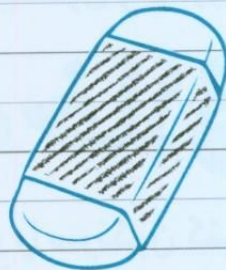
مشخصات ظاهری: ۲۸۰ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۹۱-۷۶-۹

رده بندی کنگره: LB15۹/۵

رده بندی دیویی: ۳۷۰/۹۷۳

شماره کتابشناسی ملی: ۸۴۳۳۱۷۱



این اثر ترجمه‌ای است از:

Creative schools

The Grassroots Revolution That's
Transforming Education

Ken Robinson and Lou Aronica

Viking, 2015

مدرسه خلاق

چگونه آموزش آزمون محور را سرنگون کنیم؟

نویسندگان: کن رایبسون و لو آرونیکا

مترجم: سیدشمس الدین میرابوطالبی

ناشر: ترجمان علوم انسانی

ویراستار: مرضیه اکبریپور

طراح جلد: حمید اقدسی یزدلی

صفحه آرا: معصومه کریمی

چاپ: زیتون

نوبت چاپ: سوم، ۱۴۰۲

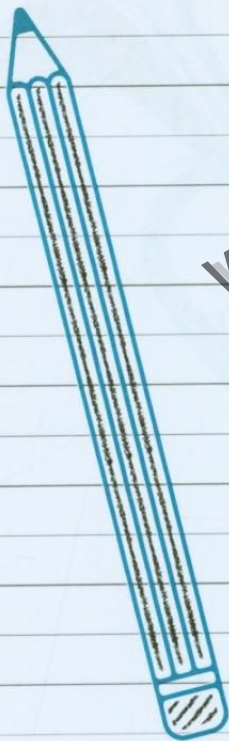
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

پست الکترونیکی: tarjoman.nashr@gmail.com

فروشگاه اینترنتی: www.tarjomaan.shop

حقوق چاپ و نشر در تمام قالب‌ها اعم از کاغذی، الکترونیکی و صوتی انحصاراً برای انتشارات ترجمان علوم انسانی محفوظ است.

این کتاب با کاغذ حمایتی منتشر شده است.





معرفی نویسنده

سرکن رابینسون استاد ممتاز دانشگاه واریک و پژوهشگر، نویسنده و کمشگر حوزه آموزش و پرورش بود. تمرکز او بر چگونگی تحول در آموزش برای پرورش خلاقیت، فردیت و مهارت های همزیستی مسالمت آمیز بود. رابینسون برنامه های تحول آموزش

را در چند کشور اروپایی و آسیایی طراحی کرده که از ده کتاب نوشت که از میان آن ها جوهره (۲۰۰۹) شهرتی جهانی یافت و بیش از یک میلیون نسخه از آن به فروش رفت؛ همچنین سخنرانی او در کنفرانس تد پربیننده ترین سخنرانی این مجموعه شد. او در سال ۲۰۲۰ درگذشت.



این همان کتابی است که مدت‌ها منتظرش بودیم؛ سرکن راینسون اساس نادرست نظام‌های آموزشی کنونی را شرح می‌دهد و نشان می‌دهد که چگونه می‌توانیم آن را متحول کنیم. او به خلاقیت معنا می‌بخشد. شروع به خواندن کتاب نکنید مگر آنکه دست‌کم سه ساعت فرصت داشته باشید، چون به محض برداشتن کتاب، به‌سختی می‌توانید آن را زمین بگذارید.

مایکل فولان، استاد ممتاز دانشگاه تورنتو و نویسنده کتاب اصل

سرکن راینسون دوباره درست به هدف رسیده است. تبیین‌ها و مثال‌هایش دقیق و گویاست. همان‌طور که مدرسه‌ها می‌توانند به‌همان می‌دهد، دیگر نمی‌توان در برابر تحول مقاومت کرد.

الیوت واشر، نویسنده کتاب عزیمت به سوی یادگیری

امیدوارم همه والدین و معلمان این کتاب را بخوانند. نباید به دانش‌آموزان آموزش دهیم، باید با کمک آنان آموزش دهیم.

ست گودین



فهرست

- مقدمه: یک دقیقه به نیمه شب ۱۳
- [۱] بازگشت به اصول ۲۵
- جنبش استانداردها ۳۰
- اوضاع جنبش استانداردها چطور است؟ ۳۸
- اثرات جانبی جنبش استانداردها ۴۵
- بازگشت به اصول ۴۹
- [۲] تغییر استعاره‌ها ۵۱
- آموزش جایگزین ۵۵
- آموزش صنعتی ۵۶
- اهداف صنعتی ۵۸
- ساختارهای صنعتی ۵۹
- اصول طراحی ۶۰
- مسائل انسانی ۶۱
- پرداخت هزینه واقعی ۶۳
- اندامواره و ماشینواره ۶۴
- [۳] تغییر مدارس ۷۹
- قوانینی که می‌شود تغییرشان داد ۸۲
- داستان دو سیستم ۸۳
- زندگی کردن با درهم‌بافتگی ۸۷
- داستان دو پروژه ۹۱
- [۴] یادگیرندگان مادرزاد ۹۹

- ۱۰۰ جذبه و شکنجه یادگیری
- ۱۰۹ یک تجربه شخصی
- ۱۱۰ تنوع هوش
- ۱۱۹ آموزش شبیه بازی بچه‌هاست
- ۱۲۳ [۵] هنر تدریس
- ۱۲۶ معلم‌ها چه نقشی دارند؟
- ۱۲۸ قدرت تدریس
- ۱۳۹ کلاس وارونه
- ۱۴۴ تدریس خلاق
- ۱۵۱ یادگیری تدریس
- ۱۵۵ [۶] چه چیز ارزش دانستن دارد؟
- ۱۵۸ هدف برنامه درسی چیست؟
- ۱۵۹ مناقشه همیشگی
- ۱۶۱ از کجا شروع کنیم؟
- ۱۶۷ پیشنهاد یک ساختار
- ۱۷۱ یافتن سبک صحیح
- ۱۷۷ کراسی پویا
- ۱۸۱ اصول تدریس
- ۱۸۳ [۷] امتحان، امتحان
- ۱۸۵ استانداردها و استانداردهای
- ۱۸۸ پیامدهای زیان‌بار استانداردهای
- ۱۹۰ پیامدهای زیان‌بار استانداردهای و سودی سرشار
- ۱۹۲ مادر تمام آزمون‌ها
- ۱۹۵ نیاز به ارزشیابی (و آزمون)
- ۲۰۱ ارزشیابی به مثابه یادگیری
- ۲۰۴ تصویری از آینده
- ۲۰۷ [۸] اصولی برای مدیران
- ۲۱۱ نقش‌هایی برای مدیران
- ۲۱۴ تغییر دادن فرهنگ‌ها

- ۲۱۸ پرورش زمینه‌ها
- ۲۲۲ آن سوی دروازه‌ها
- ۲۲۵ رتبه‌شکنی و پیشروبودن
- ۲۲۶ ریشه‌های موفقیت
- ۲۳۱ [۹] همه چیز به خانه برمی‌گردد
- ۲۳۶ کمک‌گرفتن از والدین
- ۲۳۷ مثل عقاب پاییدن
- ۲۳۹ از خانه به مدرسه
- ۲۴۷ فرزندان‌تان خوب تدریس کنید
- ۲۵۱ [۱۰] تغییر جو
- ۲۵۲ روش‌های موفقیت
- ۲۵۵ سیاست‌هایی برای رشد
- ۲۶۰
- ۲۶۱ متفاوت عمل کردن
- ۲۶۹ مشکل چیست؟
- ۲۷۲ سازمان‌دهی تغییر
- ۲۷۳ نقش شما
- ۲۷۵ سخن آخر
- ۲۷۹ تقدیر و تشکر، پی‌نوشت‌ها، نمایه

تمدن رقابتی است میان آموزش و تباهی.

اچ. جی. ولز

www.ketab.ir

مقدمه

یک دقیقه به نیمه شب

آیا شما دغدغه آموزش دارید؟ من دارم. یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های من این است که، علی‌رغم اصلاح مداوم سیستم‌های آموزشی در سراسر جهان، بسیاری از این اصلاحات اغراضی سیاسی و اقتصادی داشته‌اند و بر مبنای درک نادرستی از چگونگی یادگیری انسان و نیز نحوه عملکرد مدارس باکیفیت شکل گرفته‌اند. در نتیجه، آن‌ها دارند به آینده بسیاری از جوانان آسیب می‌رسانند. دیر یا زود، خوب یا بد، آن‌ها بر روی شما یا کسی که می‌شناسید تأثیر خواهند گذاشت. نکته مهم این است که بدانیم این اصلاحات به چه چیز آسیب می‌زنند. اگر شما هم موافق باشید که آن‌ها در مسیر اشتباه حرکت می‌کنند، امیدوارم بتوانیم با هم به سوی رویکردی کل‌نگرانه‌تر حرکت کنیم تا استعداد‌های گوناگون فرزندانمان بهتر پرورش یابد.

در این کتاب، می‌خواهم نشان دهم که فرهنگ استانداردها به چه نحو در حال آسیب‌رساندن به دانش‌آموزان و مدارس ماست؛ می‌خواهم طرز تفکر متفاوتی برای آموزش ارائه کنم. همچنین می‌خواهم نشان دهم که شما هر که باشید و هر کجا باشید حتماً قدرت ایجاد تغییر در این سیستم را خواهید داشت. تغییرات در حال وقوع‌اند. سرتاسر جهان پر شده است از

مدارس تحسین برانگیز، معلمان نمونه و مدیران الهام بخش که خلاقانه کار می‌کنند تا، برای دانش‌آموزان، آموزشی شخصی سازی شده، محبت آمیز و اجتماع محور فراهم نمایند. گاهی در سطح یک منطقه آموزشی و حتی گاهی در سطح ملی، نظام‌های آموزشی ای شکل گرفته‌اند که در حال حرکت به همین سمت هستند. در این سیستم‌ها، تمام افراد تلاش می‌کنند تا همان تغییراتی را به وجود آورند که در این کتاب از آن‌ها بحث خواهیم کرد.

در سال ۲۰۰۶، در کنفرانس تد^۱ در کالیفرنیا سخنرانی‌ای داشتم با عنوان «آیا مدارس خلاقیت را می‌کشند؟». اساس آن سخنرانی این بود که همه ما با استعداد‌های طبیعی بی‌پایانی پا به این جهان می‌گذاریم، اما بسیاری از ما به محض اینکه تحت آموزش قرار می‌گیریم ارتباطمان با آن‌ها قطع می‌شود. همان‌طور که در سخنرانی هم گفتم، بسیاری از افراد با استعداد و باهوش فکر می‌کنند باهوش و مستعد نیستند، چون در مدرسه به چیزی که نقطه قوت آن‌ها بود ارزشی داده نمی‌شد و حتی گاهی آن مزیت باعث بی‌آبرویی‌شان می‌شد. پیامدهای این ماکت برای افراد و برای سلامت جوامع ما فاجعه‌بار است.

این سخنرانی پیریننده بی‌سخنرانی تاریخ تد بوده است؛ بیش از سی میلیون بار به صورت آنلاین مشاهده شده و همچنین ادعای می‌شود که در سرتاسر دنیا حدود سیصد میلیون نفر آن را دیده باشند.

از زمانی که این سخنرانی به صورت آنلاین پخش شد، من از دانش‌آموزانی در سراسر جهان شنیده‌ام که آن را به معلمان یا والدینشان نشان داده‌اند، از والدین شنیده‌ام که آن را به فرزندانشان نشان داده‌اند، از معلم‌ها شنیده‌ام که آن را به مدیرانشان نشان داده‌اند، و مدیرعامل‌هایی به من گفته‌اند که آن را برای همه به نمایش درآورده‌اند. من این را نشانه‌ای می‌دانم برای اینکه در این نوع نگرش تنها نیستم و همچنین اینکه این‌ها دغدغه‌های جدیدی نیستند.

سال گذشته، در یکی از دانشگاه‌های آمریکایی در آمریکای میانه صحبت می‌کردم. هنگام ناهار، یکی از اعضای دانشکده به من گفت «شما خیلی وقته که دارید روی این کار می‌کنید. این‌طور نیست؟». من گفتم «روی چی؟»، گفت «تلاش برای تغییر در حوزه آموزش. چند وقت شده؟ هشت سال؟». گفتم «منظورت چیه که هشت سال؟». گفت «خب، از زمان سخنرانی تد». گفتم «بله، اما من قبل از آن هم زنده بودم...».

تاکنون بیش از چهل سال است که به عنوان معلم، محقق، تربیت‌کننده نیرو، ممتحن، و مشاور در حوزه آموزش فعالیت کرده‌ام. در این سال‌ها با همه جور آدم و مؤسسه و نظام آموزشی‌ای سر و کله زده‌ام و با انواع کسب‌وکارها، دولت‌ها، و سازمان‌های فرهنگی کار کرده‌ام. من طرح‌هایی عملی در مدارس، مناطق و ایالت‌ها اجرا کرده‌ام؛ در دانشگاه‌ها تدریس کرده‌ام و به برپایی مؤسسات جدید کمک کرده‌ام. در تمام این‌ها، به دنبال راه‌هایی متوازن‌تر، خلاقانه‌تر و فردی‌شده‌تر برای آموزش بوده‌ام.

من، به خصوص در این ده سال اخیر، همه‌جا می‌شنوم که امتحانات و استانداردها سازی چه تأثیر مخربی بر ما و فرزندان و اطرافیانمان گذاشته است. آدم‌ها اغلب احساس بی‌پناهی می‌کنند و می‌گویند هیچ کاری برای تغییر در حوزه آموزش از دستشان برنمی‌آید. برخی افراد به من می‌گویند از سخنرانی‌های آنلاین من لذت می‌برند، ولی از این ناراحت‌اند که من نمی‌گویم آن‌ها برای تغییر سیستم چه کاری می‌توانند انجام دهند. من سه پاسخ دارم. اول اینکه «در آن سخنرانی فقط ۱۸ دقیقه وقت داشتم. به من فرصت بدهید؛» دوم اینکه «در این زمینه، کتاب‌ها، گزارش‌ها، مستندات و سخنرانی‌هایی نگاشته‌ام که ممکن است برای شما مفید باشد؛» سومین پاسخ همین کتاب است.

سؤالی که از من می‌شود اغلب یکسان است: «چرا من در آموزش غلط انجام می‌شود و چرا؟ اگر می‌توانستی حوزه آموزش را مجدداً خلق کنی، چه می‌کردی؟ آیا در آن مدرسه بود؟ آیا انواع مختلفی داشت؟ در آن‌ها چه می‌گذشت؟ آیا همه ملزم بودند به مدرسه بروند؟ از چند سالگی؟ آیا امتحان وجود داشت؟ و اگر می‌گویند که من می‌توانم در حوزه آموزش تفاوتی ایجاد کنم، باید از کجا شروع کنم؟»

بنیادی‌ترین سؤال این است که آموزش برای چیست؟ افراد در مواجهه با این سؤال آشکارا با هم متفاوت‌اند. «آموزش»، همانند «دمکراسی» و «عدالت»، مثالی است از آنچه فیلسوف معروف والتر برایس گالی^۱ از آن تحت عنوان «مفهومی کاملاً بحث‌برانگیز» یاد می‌کند؛ با توجه به ارزش‌های فرهنگی و نگرش هر فرد نسبت به مواردی نظیر قومیت، جنسیت، فقر و طبقه اجتماعی، معنای آموزش نیز برای او متفاوت است. این بدین معنا نیست که ما نمی‌توانیم درباره آموزش بحثی کنیم یا کاری برایش انجام دهیم.

1. Walter Bryce Gallie

مهم‌ترین کار این است که اصطلاحات را به‌طور واضح تعریف کنیم. بنابراین قبل از هر کاری بهتر است در خصوص واژه‌هایی نظیر «یادگیری»^۱، «آموزش»^۲، «پرورش»^۳ و «مدرسه»^۴، که گاهی اوقات اشتباه می‌شوند، اندکی توضیح دهیم.

یادگیری فرایند کسب دانش و مهارت جدید است. نوع بشر موجود زنده یادگیرنده شدیداً کنجکاو است. از لحظه تولد، کودکان ذائقه سیری‌ناپذیری برای یادگیری دارند. برای بسیاری، این ذائقه به محض ورود به مدرسه افول می‌کند. زنده‌نگه داشتن آن کلید دگرگونی در حوزه آموزش است.

آموزش یعنی برنامه‌های سازمان‌دهی شده یادگیری. فرضیه آموزش رسمی این است که جوانان نیاز دارند که بدانند، بفهمند، و قادر باشند کارهایی انجام دهند که اگر به تدبیر خودشان باشد انجام نمی‌دادند. در اینجا مسئله اصلی این است که آن کارها چه هستند و آموزش چگونه باید سازمان‌دهی شود تا به دانش‌آموزان کمک کند آن‌ها را یاد بگیرند.

پرورش نوعی آموزش است که بر روی یادگیری مهارت‌های خاصی تمرکز دارد. از زمان دانشجویی به خاطر نوار که بحث‌هایی جدی در تمایز میان آموزش و پرورش مطرح بود. تمایز زمانی خیلی واضح است که محبت از آموزش جنسی به میان آید. اکثر والدین از اینکه بفهمند نوجوانانشان در مدرسه آموزش جنسی می‌بینند راضی‌اند؛ اما اگر قرار باشد پرورش (تمرین) جنسی هم داشته باشند، بعید است که این رضایت بدهند.

منظورم از مدرسه صرفاً امکانات متداولی نیست که برای کودکان و نوجوانانمان فراهم می‌کنیم؛ منظورم هر اجتماعی از افراد است که گرد هم می‌آیند تا با یکدیگر یاد بگیرند. مدرسه، آن‌گونه که من این واژه را در اینجا به کار می‌برم، عبارت است از خانه مدرسگی^۵، بی‌مدرسگی^۶ و گردهمایی‌های غیررسمی چه به صورت حضوری و یا به صورت آنلاین، از مهدکودک گرفته تا دانشگاه و بالاتر از آن. برخی از مؤلفه‌های مدارس معمول ارتباط چندانی با یادگیری ندارند و به‌طور جدی می‌توانند مانع آن شوند. انقلابی که ما به دنبال هستیم بازاندیشی‌ای است در نحوه عملکرد مدارس و هرآنچه مدرسه محسوب می‌شود؛ باید پذیرای روایتی جدید از داستان آموزش شویم.

1. learning

2. education

3. training

4. school

5. homeschooling

6. un-schooling

همه ما داستان را دوست داریم، حتی اگر راست نباشد. همچنان که بزرگ می شویم، داستان‌هایی می‌شنویم که باعث می‌شوند با محیط بیرون ارتباط برقرار کنیم. برخی از آن‌ها دربارهٔ اتفاقات خاص و یا شخصیت‌های جمع‌های خصوصی خانوادگی یا دوستی ما هستند؛ برخی دیگر جزئی از فرهنگ‌های بزرگ‌تری هستند که ما به آن‌ها تعلق داریم، نظیر افسانه‌ها، حکایت‌ها و داستان‌های جن و پری که نسل‌های متمادی است روش زندگی ما را کمابیش مشخص می‌کنند. در داستان‌هایی که غالباً گفته می‌شوند، مرز بین حقیقت و افسانه می‌تواند آن قدر مبهم شود که یکی را با دیگری اشتباه بگیریم. در مورد داستان آموزش هم همین‌گونه است. با اینکه واقعی نیست اما آن قدر تکرار شده که همه باورش کرده‌اند. داستان از این قرار است:

بچه‌های کوچک عمدتاً برای یادگیری مهارت‌های اصلی خواندن، نوشتن و ریاضی به مدرسه ابتدایی می‌روند. این مهارت‌ها ضروری است تا آن‌ها بتوانند در دبیرستان، در مسائل نظری، موفق باشند. اگر به تحصیلات عالی راه یابند و با یک مدرک معتبر فارغ‌التحصیل شوند، معادله درآمدی پیدا می‌کنند و توسعه و شکوفایی کشور نیز از پی آن خواهد آمد.

در این داستان، هوش واقعی آن چیزی است که کمالات تحصیلات آکادمیک استفاده می‌کنید؛ بچه‌ها با مقادیر متفاوتی از این هوش به دنیا می‌آیند، و اولین به‌طور طبیعی برخی در مدرسه موفق‌اند و برخی نیستند. آن‌هایی که واقعاً باهوش‌اند با دیگر دانش‌آموزان ممتاز به دانشگاه‌های خوب می‌روند. از این میان، کسانی که با مدرک معتبر دانشگاهی فارغ‌التحصیل می‌شوند بی‌تردید شغلی پردرآمد با دفتر کار اختصاصی به دست خواهند آورد. دانش‌آموزانی که کم‌هوش‌ترند، طبیعتاً، در مدرسه کم‌توفیق‌ترند. بعضی‌ها ممکن است مردود شوند یا ترک تحصیل کنند. برخی دبیرستان را تمام می‌کنند و دیگر ادامهٔ تحصیل نمی‌دهند و به دنبال شغلی کم‌درآمدتر می‌روند. برخی هم به دانشگاه می‌روند اما رشته‌های فنی حرفه‌ای که کمتر علمی هستند را انتخاب می‌کنند و شغلی خدماتی یا یدی با ابزار کار مخصوص به خود خواهند داشت.

هنگامی که داستان این‌گونه سراسر است بیان می‌شود، بیشتر شبیه کاریکاتور به نظر می‌رسد. اما وقتی به آنچه در بسیاری از مدارس در حال وقوع است نگاه می‌کنید،

وقتی به آنچه بسیاری از والدین از بچه‌هایشان و برای آن‌ها انتظار دارند گوش می‌دهید، وقتی به آنچه بسیاری از سیاست‌گذاران در سراسر جهان به اجرا درمی‌آورند توجه می‌کنید، به نظر می‌رسد بسیاری از آن‌ها معتقدند که اساس سیستم‌های آموزشی موجود بی‌عیب است؛ این سیستم‌ها فقط به این دلیل که استانداردها افت پیدا کرده‌اند به اندازه‌ای که باید خوب کار نمی‌کنند. در نتیجه، اکثر تلاش‌ها بر ارتقای استانداردها از طریق رقابت و مسئولیت بیشتر متمرکزند. شما هم ممکن است این داستان را بپذیرید و بپرسید «خب، اشکالش چیست؟».

این داستان افسانه‌ای خطرناک است. یکی از دلایل مهمی که این همه تلاش‌های اصلاحی نتیجه نمی‌دهند باورکردن همین افسانه است. این تلاش‌ها عموماً مسائلی را که مدعی حل آن هستند پیچیده‌تر می‌کنند. معضلات امروزی عبارت‌اند از میزان هشداردهنده عدم فارغ‌التحصیلی از مدارس و دانشکده‌ها، میزان اضطراب و افسردگی - حتی خودکشی - در بین دانش‌آموزان و معلمانشان، ارزش روبه‌افول مدارک دانشگاهی، هزینه‌های سرسام‌آور به دست آوردن حتی یکی از این مدارک، و میزان روبه‌رشد بیکاری در میان فارغ‌التحصیلان و غیرفارغ‌التحصیلان به طرز بی‌سابقه.

سیاست‌مداران غالباً درگیر مسائل انگشت می‌گزیند. گاهی اوقات مدارس را به خاطر رتبه‌نیارودن تنبیه می‌کنند. گاهی برای پله‌های جبرانی بودجه تصویب می‌کنند تا آن‌ها را مجدداً به مسیر بازگردانند. اما این مسائل پاره‌پاره و در بسیاری از موارد رو به وخامت هستند، زیرا بسیاری از آن‌ها را همین سیستم به وجود آورده است.

همه سیستم‌ها به شیوه خاص خودشان عمل می‌کنند. هنگامی که در دهه بیست زندگی‌ام در لیورپول بودم، به یک کشتارگاه رفتم (الان به خاطر نمی‌آورم چرا، ولی احتمالاً آنجا قراری داشتم). کشتارگاه برای کشتن حیوانات طراحی شده است؛ در کارش هم موفق است؛ تعداد کمی از حیوانات می‌توانند فرار کنند و باشگاه نجات‌یافتگان را تشکیل دهند. وقتی به انتهای خط کشتار رسیدیم، به دری بر خوردیم که روی آن نوشته بود «دامپزشک». با خودم گفتم حتماً این فرد بعد از یک روز افسرده می‌شود. از راهنما پرسیدم چرا سلاخ‌خانه باید دامپزشک داشته باشد، کمی برای این کار دیر نیست؟ او گفت دامپزشک هر چند وقت یک بار می‌آید تا نمونه‌برداری تصادفی انجام دهد. با خودم گفتم تا به حال باید به الگویی رسیده باشد.

اگر سیستمی طراحی کرده‌اید تا کار خاصی انجام دهد، نباید تعجب کنید که دارد آن کار خاص را انجام می‌دهد. اگر سیستمی آموزشی راه انداخته‌اید که مبتنی بر استانداردهای سازی و همسانی است که مانع فردیت، قدرت تخیل و خلاقیت می‌شود، پس تعجب نکنید که دارد همان‌طور عمل می‌کند.

میان علائم و علل تفاوت وجود دارد. علائم زیادی از ناخوشی آموزش وجود دارد، و آن‌ها برطرف نمی‌شوند جز با دریافتن معضلات عمیق‌تری که در لایه‌های زیرین آن‌ها قرار دارند. یکی از این معضلات خصلت صنعتی بودن آموزش همگانی است. خلاصه‌مطلب اینکه بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته، تا قبل از اواسط قرن هجدهم میلادی، سیستم آموزش همگانی نداشتند. این سیستم‌ها عمدتاً برای رفع نیاز کارگران انقلاب صنعتی طراحی شده و بر اساس اصول تولید انبوه سامان‌دهی شده‌اند. جنبش استانداردها مدعی است که بر کارآمد ساختن و قابل ارزشیابی بودن این سیستم‌ها تمرکز کرده است. مشکل اینجاست که این سیستم‌ها ذاتاً با شرایط کاملاً متفاوت قرن بیستم و یکم ناسازگارند.

در چهل سال اخیر، جهان حدود دو برابر شده، یعنی از کمتر از سه میلیارد نفر به بیش از هفت میلیارد نفر افزایش یافته است. ما بزرگ‌ترین جمعیت انسان‌هایی هستیم که تاکنون به‌طور هم‌زمان روی زمین زیسته‌اند، و میزان جمعیت با شیبی تند رو به افزایش است. در عین حال، تکنولوژی‌های دیجیتال، نحوه کار، بازی، حساس و ارتباط ما با یکدیگر را دارند تغییر می‌دهند. انقلاب تازه شروع شده است. نظام‌های قدیمی آموزش بر اساس دنیای موجود طراحی نشده‌اند. اصلاح آن‌ها از طریق ارتقای استانداردهای مرسوم چالش‌های پیش روی ما را مرتفع نمی‌سازد.

اشتباه برداشت نکنید؛ من نمی‌گویم که همه مدارس افتضاح‌اند یا اینکه کل سیستم به هم ریخته است. البته که این‌طور نیست. آموزش همگانی برای میلیاردها نفر، من جمله خود من، به طرق گوناگون مفید بوده است. بدون آموزش رایگان همگانی که در انگلستان دیدم، نمی‌توانستم زندگی الان خودم را داشته باشم. با توجه به تولدم در یک خانواده پرجمعیت کارگری در لیورپول دهه پنجاه، زندگی من می‌توانست در جهتی کاملاً متفاوت پیش برود. آموزش ذهنم را نسبت به دنیای اطرافم باز کرد و به من بنیان‌هایی داد که زندگی‌ام را بر اساس آن‌ها ساختم.

آموزش همگانی برای تعداد بی‌شماری افراد دیگر راهی برای کامیابی شخصی یا برون‌رفت از فقر و بیچارگی به شمار می‌آمده است. افراد زیادی در این سیستم موفق شده‌اند و با آن به اهدافشان رسیده‌اند. مضحک است که غیر این تصور کنیم. اما تعداد زیادی هم، آن‌گونه که باید، از سال‌های طولانی آموزش همگانی سود نبرده‌اند. موفقیت آن‌هایی که در سیستم به اهدافشان رسیده‌اند به بهای گزاف عدم توفیق بسیاری دیگر است. هم‌زمان با افزایش سرعت جنبش استانداردها، تعداد دانش‌آموزانی که هزینه این خطا را می‌پردازند بیشتر می‌شود. در اکثر موارد، آن‌هایی موفق می‌شوند که برخلاف جریان آموزشی حاکم شنا می‌کنند نه موافق آن.

خیلی خب، حالا از دست شما چه کاری برمی‌آید؟ خواه شما دانش‌آموز، مدرس، ولی و مدیر یا سیاست‌گذار باشید - به هر نحوی که با آموزش سر و کار دارید - می‌توانید بخشی از این تغییر باشید. برای انجام آن، به سه گونه شناخت نیازمندید: نقدی بر وضع موجود، چشم‌اندازی درباره وضع ایدئال، و یک نظریه تغییر برای نحوه حرکت از یک وضع به وضعی دیگر. این‌ها چیزهایی هستند که من در کتاب *تغییر ایجاد کنید* تجربه کرده‌ام و افراد متعدد دیگر در این کتاب عرضه می‌کنم. در خلال فصل‌های آینده، من به شما کمک می‌کنم تا این اصول و مثال‌ها را در عمل به کار بگیرید.

اگر می‌خواهید در حوزه آموزش تغییر ایجاد کنید، ابتدا باید بدانید با چه سیستمی مواجهید. این سیستم نه یکپارچه است و نه غیرقابل تغییر و به همین خاطر است که می‌توانید برایش کاری انجام دهید. دارای چهره‌های گوناگون، منابع متقاطع متعدد، و نقاط بالقوه متعدد برای نوآوری است. دانستن این موضوع به شما کمک می‌کند که توضیح دهید چرا و چگونه می‌توانید تغییر ایجاد کنید.

انقلابی که من مدافع آن هستم بر اصولی مبتنی است که با اصول برگرفته از جنبش استانداردها متفاوت است. دیدگاه من متکی است بر ارزش فرد، حق تعیین سرنوشت، قابلیت ما برای تکامل و برخورداری از زندگی پربار، و اهمیت مسئولیت مدنی و احترام به دیگران. در خلال بحث، به تبیین دیدگاه خودم در باره چهار هدف اصلی آموزش یعنی شخصی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی می‌پردازم. از دید من، اهداف آموزش عبارت است از توانمندسازی دانش‌آموزان برای درک جهان پیرامون و استعدادهای درونی‌شان به نحوی که آنان را به افرادی کامیاب و شهروندانی فعال و مهربان تبدیل نماید.

این کتاب مالا مال از مثال‌هایی از انواع و اقسام مدارس است؛ حاوی تلاش هزاران شخص و سازمان است که بر روی تغییر در حوزه آموزش کار کرده‌اند. علاوه بر این، جدیدترین تحقیقاتی که در این زمینه انجام شده و اثربخش بوده نیز مد نظر قرار گرفته‌اند. هدف من در اینجا ارائه چشم‌اندازی منسجم از تغییراتی است که خیلی فوری باید در مدارس انجام دهیم. گستره این تغییرات وسیع است؛ شرایط در حال تغییر آموزش، سازوکارهایی برای تغییر در مدارس و مسائل مهمی نظیر یادگیری، تدریس، برنامه‌داری، ارزشیابی و سیاست‌گذاری. ایراد اجتناب‌ناپذیر یک تصویر بزرگ این است که جزئیات در بخش‌هایی از آن کم‌رنگ می‌شود. به همین دلیل، من غالباً خواننده را به کارهای دیگران ارجاع می‌دهم تا بحث عمیق‌تری را در آثار آن‌ها بیابد.

من از فشارهای سیاسی شدیدی که بر آموزش وارد می‌شود کاملاً آگاهی دارم. باید خط‌مشی‌هایی را نقل کنم و تغییر دهیم که دستاویز فشارهای سیاسی می‌شوند. بخشی از انگیزه من این است که سیاست‌گذاران را برای ایجاد تغییرات همه‌جانبه ترغیب نمایم. اما انقلاب‌ها منتظر قانون‌گذاری نمی‌مانند؛ آن‌ها به واسطه اقدامات عامه مردم پدید می‌آیند. آموزش در اتاق‌های کمیته‌های مجلس قانون‌گذاری یا در گفتار سیاست‌مداران اتفاق نمی‌افتد، بلکه چیزی است که میان یادگیرندگان و معلمان در مدارس حقیقی روی می‌دهد. اگر معلمید، برای دانش‌آموزانتان سیستم یعنی خود شما را هر مدیر مدرسه‌اید، برای مدرسه‌تان سیستم یعنی خود شما. اگر سیاست‌گذارید، برای مدارس تحت هدایت شما، سیستم یعنی خود شما.

اگر به هر نحوی درگیر آموزش باشید، سه گزینه پیش رو دارید: می‌توانید تغییراتی را در درون سیستم ایجاد کنید، می‌توانید برای تغییرات به سیستم فشار بیاورید، یا می‌توانید اقداماتی خارج از سیستم انجام دهید. بسیاری از مثال‌های این کتاب در خصوص ابتکاراتی است که درون همین سیستم موجود در حال انجام است. به طور کلی، سیستم‌ها هم قابلیت تغییر دارند و تا به حال این کار به روش‌های گوناگون انجام شده است. هر اندازه نوآوری در درون آن‌ها بیشتر باشد، احتمال اینکه تأثیرگذار باشند بیشتر خواهد شد.

بیشتر عمر من به زندگی و کار در انگلستان گذشته است. در سال ۲۰۰۱، من و خانواده‌ام به آمریکا نقل مکان کردیم. از آن موقع، سفرهای زیادی به سراسر کشور داشته‌ام و با معلمان،

مدیران مناطق، مجامع حرفه‌ای و سیاست‌گذاران در سطوح مختلف آموزش کار کرده‌ام. به همین دلیل، این کتاب مشخصاً به مواردی پرداخته که در آمریکا و انگلستان در حال وقوع است. اما مسائلی که آموزش را تحت تأثیر قرار می‌دهند جهانی هستند، و در سرتاسر کتاب مثال‌هایی از دیگر نقاط جهان نیز آورده شده است.

تمرکز کتاب عمدتاً بر آموزش از اوایل کودکی تا پایان دبیرستان است. مسائلی که مطرح می‌کنیم برای مقطع تحصیلات تکمیلی نیز صدق می‌کند، و بسیاری از آن مؤسسات همگام با دنیای اطرافشان، به‌طور گسترده‌ای، در حال تغییرند. من به آن تغییرات به‌صورت کلی اشاره می‌کنم، اما اگر بخواهیم به‌صورت ویژه به آن‌ها بپردازیم، کتابی جداگانه می‌طلبد.

اخیراً در مصاحبه‌ای از من در مورد نظریه‌هایم سؤال شد. در پاسخ گفتم آن‌ها صرفاً نظریه نیستند. من در مورد روشی که پیشنهاد می‌کنم دیدگاه‌های نظری متنوعی را مطرح می‌کنم اما آنچه به دفاع از آن می‌پردازم صرفاً نظری نیست، بلکه متکی است بر تجربیات طولانی و مطالعه آنچه در حوزه آموزش در حال اجراست، آنچه به دانش‌آموزان و معلمان برای کسب بهترین نتیجه انگیزه می‌بخشد و آنچه انگیزه نمی‌بخشد. برای انجام این کار، من بر سنتی دیرینه تکیه کرده‌ام. روشی که پیش از من از گذشته‌های کهن تا امروز ریشه‌های عمیقی در تاریخ تدریس و یادگیری دارد. این روش مبتنی بر یادگیری خاص نیست، بلکه بر اصولی متکی است که همیشه برای آموزش تحول‌گرا الهام‌بخش بوده است. اصولی که آموزش صنعتی، با همه دستاوردهایش، مرتباً آن‌ها را به حاشیه رانده است.

چالش‌هایی که ما بر روی کره زمین با آن‌ها مواجه هستیم هم صرفاً نظری نیستند؛ آن‌ها نه تنها بسیار واقعی‌اند بلکه اکثرشان را انسان‌ها ایجاد کرده‌اند. در سال ۲۰۰۹، شبکه بی‌بی‌سی قسمتی از مجموعه مستند «افق» را پخش کرد که موضوعش تعداد نفراتی بود که می‌توانند روی زمین زندگی کنند.^۴ در حال حاضر ۷٫۲ میلیارد نفر بر روی زمین زندگی می‌کنند. این رقم دو برابر جمعیت جهان در سال ۱۹۷۰ است، و تا اواسط قرن در حال حرکت به سوی جمعیتی معادل ۹ میلیارد هستیم که در انتهای قرن به ۱۲ میلیارد خواهد رسید. نیازهای اولیه ما برای هوای پاک، آب، غذا، و سوخت مشابه است. اما مگر زمین چند نفر را می‌تواند در خود تحمل کند؟

در این برنامه، با پیش‌گامان حوزه‌های مختلف جمعیت، آب، تولید غذا و انرژی صحبت شد. آن‌ها نتیجه گرفتند که اگر مصرف هر کس روی کره زمین به اندازه میانگین مصرف فردی در هند باشد، زمین می‌تواند حداکثر ۱۵ میلیارد نفر را تحمل کند. بر این اساس، ما در میانه آن راهیم. مشکل اینجاست که همه ما به آن اندازه مصرف نمی‌کنیم. اگر هر کسی به اندازه میانگین مصرف فردی در آمریکای شمالی مصرف کند، متخصصان می‌گویند این سیاره می‌تواند حداکثر ۱٫۵ میلیارد نفر را تحمل کند. ما تا اینجا حدوداً پنج برابر این رقم را پشت سر گذاشته‌ایم.

بنابراین، اگر همه بخواهند به اندازه‌ای مصرف کنند که ما در آمریکای شمالی مصرف می‌کنیم، که به نظر همین‌طور هم هست، تا اواسط این قرن به پنج سیاره دیگر نیاز خواهیم داشت. نیاز به تجدید نظر در نحوه تفکر، زندگی، و ارتباطمان با یکدیگر در کمتر دوره‌ای به این اندازه ضروری بوده است. در عین حال، تا به حال هیچ زمانی نبوده که ما تا این حد به واسطه تفاوت‌های فرهنگی و نایب اقتصاد برای منابع یکسان از یکدیگر جدا شده باشیم.

اغلب گفته می‌شود که ما به این سیاره رانجات دهیم. من به این حرف خیلی اعتقاد ندارم. زمین پنج میلیارد سال عمر دارد و تا کم‌کم پنج میلیارد سال مانده تا با خورشید برخورد کند. تا آنجا که ما می‌دانیم، انسان‌های مدرنی که تا حدود دویست هزار سال پیش ظهور پیدا کرده‌اند. اگر کل تاریخ زمین را یک سال فرض کنید، کل عمر انسان از یک دقیقه مانده به نیمه شب ۳۱ دسامبر سروکله‌مان پیدا شده است. خطری زمین را تهدید نمی‌کند، بلکه شرایط بقای ما بر روی آن خطرناک است. زمین ممکن است به این نتیجه برسد که نوع بشر در آزمونش مردود شده است و دیگر جذائیتی ندارد؛ باکتری‌ها کمتر مشکل‌زا هستند، و شاید همین هم دلیل بقای چند میلیارد ساله آن‌ها باشد.

احتمالاً همین مسئله الهام‌بخش اچ. جی. ولز، آینده‌نگر و نویسنده رمان‌های علمی تخیلی، بود که گفت تمدن رقابتی است میان آموزش و تباهی. در واقع، آموزش بزرگ‌ترین امید ماست، نه آن سبک قدیمی آموزش صنعتی که برای پاسخ‌گویی به نیازهای قرن نوزده و اوایل قرن بیستم طراحی شده بود، بلکه سبک آموزش جدیدی متناسب با چالش‌هایی که در حال حاضر با آن‌ها مواجهیم و متناسب با استعدادهایی واقعی که در لایه‌های عمیق وجود همه ماست.

از آنجاکه ما با آیندهٔ بسیار نامطمئنی مواجهیم، پاسخ این نیست که آنچه قبلاً انجام داده‌ایم را بهتر کنیم. اساساً باید کار دیگری انجام دهیم. چالش این نیست که این سیستم را درست کنیم، بلکه تغییر آن مد نظر است؛ نه به اصلاح؛ آری به دگرگونی. مسئلهٔ طنزآمیز مهم در معضل فعلی آموزش این است که ما دقیقاً می‌دانیم چه چیز کارایی دارد، اما آن را در مقیاس وسیع اجرا نمی‌کنیم. ما برای استفاده از خلاقیت و منابع تکنولوژیکی مان در وضعیتی قرار داریم که تا به حال برایمان فراهم نبوده است. در حال حاضر فرصت‌های نامحدودی داریم تا بتوانیم تخیل جوانان را درگیر کنیم و روش‌های جدید تدریس و یادگیری‌ای را فراهم نماییم که با نیازهای آنان کاملاً منطبق است.

آموزش در حال حاضر موضوعی جهانی است، اما بی‌گمان ریشه در ویژگی‌های مردم هر منطقه‌ای دارد. درک این مطلب کلید ایجاد تغییرات است. جهان در حال تجربهٔ تغییرات انقلابی است؛ ما در حوزهٔ آموزش هم به یک انقلاب نیاز داریم. همانند بسیاری از انقلاب‌ها، این یکی هم مدتها مدیدی است که در حال پخته و آماده شدن است، و در بسیاری از نقاط در حال انجام است. مسئلهٔ این حرکت از بالا به پایین نیست؛ دارد می‌آید، آن‌گونه که باید، از پایین به بالا.